خبر

بزرگداشت سعید تشکری در مشهد برگزار می‌شود



آیین بزرگداشت استاد سعید تشکری، نویسنده و هنرمند فقید مشهدی، هم‌زمان با ایام نخستین سالگرد درگذشت وی و با حضور خانواده و جمعی از شاگردان، علاقه‌مندان و مسئولان در قالب نهمین نشست «عصر داستان» در مشهد برگزار می‌شود. به گزارش ایبنا، کتاب «طرح آهی از ماه» شامل درس‌گفتارهای سعید تشکری و کتاب «مرجانی‌ها» شامل ۱۲ داستان رضوی در این مراسم رونمایی می‌شود. خوانش بخش‌هایی از نمایش‌نامه «هفت دریا شبنمی» به قلم مرحوم سعید تشکری، پخش کلیپ زندگی‌نامه استاد، بیان خاطرات از سوی شاگردان نیز از دیگر بخش‌های این مراسم خواهد بود. در این مراسم همچنین نصرا... قادری، نویسنده و کارگردان مطرح کشور نیز به عنوان مهمان ویژه حضور خواهد داشت. آیین بزرگداشت سعید تشکری، نویسنده و هنرمند فقید مشهدی، پنجشنبه ۲۷ بهمن ساعت ۱۷ و ۳۰ دقیقه در محل نگارخانه رضوان واقع در خیابان کوهسنگی ۱۷ برگزار می‌شود. سعید تشکری، نویسنده، منتقد، کارگردان و رمان‌نویس برجسته کشورمان، متولد ۱۳۴۲ بود که ۱۹ بهمن ماه سال گذشته پس از سال‌ها مبارزه با بیماری MS از دنیا رفت و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد. «ولادت»، «پاریس پاریس»، «بارِ باران»، «غریب قریب»، «مفتون و فیروزه»، «هرایی»، «هندوی شیدا»، «پاکان و الماس»، «آبی‌ها»، «موقف»، «اوسنه گوهرشاد»، «دورتاب»، «سیمیا»، «آرتیست»، «پریزاد»، «شاه بهار» و «دورگه» برخی از آثار زنده‌یاد سعید تشکری است.

معرفی کتاب

مدیرشانه‌چی به روایت مروارید

معرفی کتاب زندگی‌نامه یکی از مفاخر بزرگ دانشگاه فردوسی

مرحوم کاظم مدیر شانه‌چی سال ۱۳۰۶، در مشهد متولد شد و از علمای عرصه حدیث و روایت و از پژوهشگران و اندیشمندان مطرح زمانی ماست. او دروس مقدماتی و ادبی حوزه را از علمایی چون ادیب نیشابوری، ادیب هروی و مدرس یزدی فراگرفت و یکی از بنیان گذاران دانشکده الهیات دانشگاه مشهد بود و سال ۱۳۸۱ درگذشت. کتاب «کاظم مدیرشانه‌چی» با یادداشت گروه پژوهشی مانا آغاز شده که در آن به فلسفه، هدف و شیوه گزینش و انجام پژوهش درباره شخصیت‌های ماندگارِ کشور اشاره شده است. در این کتاب با ارائه سال‌شمار زندگی استاد کاظم مدیرشانه چی و خدمات علمی ایشان در پنج بخش، شامل مقدمه، معرفی و نقد منابع، دو فصل و فهرست آثار استاد مدیرشانه‌چی ارائه شده است.

فصل اول با عنوان «از ولادت تا فقاهت» بخش اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد و در آن پس از اشاره‌ای به زمان و مکان تولد استاد مدیرشانه‌چی و اصالت خانوادگی و شغل پدری ایشان، به زندگی او در دوران تحصیل، تدریس و آموزش و پژوهش در حوزه و دانشگاه مشهد، پیش از انقلاب اسلامی اختصاص یافته است. در فصل دوم با عنوان «فعالیت‌های علمی پس از انقلاب» در ابتدا ضمن اشاره به ادامه همکاری‌های علمی، آموزشی و اجرایی او در دانشگاه فردوسی مشهد، از همکاری‌های علمی - پژوهشی او با آستان قدس رضوی یاد شده و در پایانِ این فصل به برخی از سجایای اخلاقِ علمی و حُسن‌سلوک او اشاره شده است.

فهرست منابع و مآخذ و سپس اسناد و تصاویری از استاد مدیرشانه‌چی، بخش پایانی این اثر را تشکیل داده‌اند. در بخش معرفی و نقد منابع اشاره شده، مصاحبه‌های مختلفی که با استاد شانه‌چی از سوی چند مجله انجام و منتشر شده، پایه و مبنای معرفی خدمات علمی و فرهنگی استاد شانه‌چی در این کتاب بوده است. به‌علاوه، اطلاعات دیگری نیز در این باره در چند اثر دیگر به منظور بزرگداشت و معرفی او به‌عنوان یکی از مفاخر و مشاهیر کشور به چاپ رسیده بوده که نویسنده از آن‌ها در تدوین و تألیف کتاب بهره برده است؛ علاوه‌براین نویسنده برای دریافت انگیزه و دغدغه‌های علمی استاد شانه‌چی برخی از آثار مکتوب او را نیز به دقت بررسی کرده و از رهیافت خود در معرفی استاد، بهره گرفته است. به‌طور کلی این اثر شخصیت علمی این استاد برجسته دانشگاه فردوسی مشهد را به‌خوبی آشکار ساخته و خدمات ارزنده آموزشی و میزان تأثیرگذاری ایشان را در عرصه‌های فرهنگی و دینی جامعه بازگو کرده است. این کتاب که به یکی از مفاخر و استادان سرشناس دانشگاه فردوسی مشهد اختصاص دارد، به قلم محمدرضا مروارید به رشته تحریر درآمده و در ۱۲۸ صفحه توسط نشر «سوره مهر» منتشر شده است.



زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری

پرسش

از نظر نگارشی کدام صحیح است؟

پیداشان یا پیدای‌شان، موهاشان یا موهای‌شان؟

پاسخ

واژه‌هایی که به‌صدای «آ» پایان می‌یابد، در حالت رسمی به‌این‌صورت نوشته می‌شود:

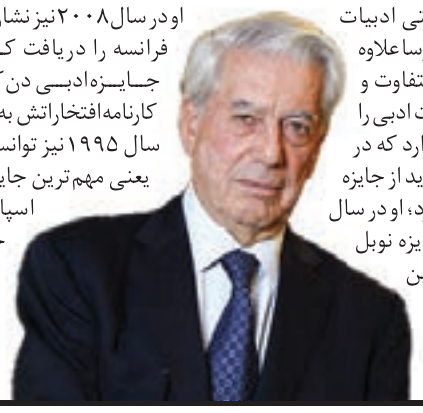
موهایم، موهایت، موهایش، موهایمان، موهایتان، موهایشان

#زین_قند_پارسی

چهره روز

شوالیه قَدَر فرهنگستان فرانسه!

ماریو بارگاس یوسا در حالی به فرهنگستان فرانسه پیوسته است که هرگز کتابی به زبان فرانسه ننوشته است! درواقع نویسنده شهیر ادبیات آمریکای لاتین، اولین عضو این نهاد مرتبط با زبان و ادبیات است که هرگز کتابی به این زبان ننوشته است. اتفاقی که باعث شده نام او این روزها حسابی سر زبان بیفتد. خبری که شاید به خودی خود برای نویسنده‌ای در قامت یوسا چندان عجیب به نظر نرسد، نکته عجیب ماجرا اینجاست که هیچ نویسنده غیر فرانسویی نمی‌توانسته به این فرهنگستان بپیوندد و این اتفاق بی‌سابقه‌ای است. فرهنگستان فرانسه با شعار به سوی جاودانگی در سال ۱۶۳۵ میلادی یعنی در زمان حکومت لویی سیزدهم پایه‌گذاری شد و مراقبت از زبان فرانسوی و ادب‌پروری و گسترش زبان فرانسه در جهان نقش و وظیفه‌ای است که برای خود در نظر گرفته است. دغدغه‌ای که در قیاس با زبان انگلیسی که همیشه زبان فرانسه را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، پررنگ‌تر هم جلوه می‌کند. از طرفی، پیوستن به فرهنگستان زبان و ادبیات فرانسه، یکی از مهم‌ترین و ارزشمندترین رویدادهای فرهنگی برای این کشور محسوب می‌شود. یوسا البته فقط عضو فرهنگستان فرانسه نیست. او در سال ۱۹۷۷ به عضویت آکادمی زبان پرو درآمد و در سال ۱۹۹۴ نیز به آکادمی سلطنتی ادبیات اسپانیا پیوست. یوسا علاوه بر این، فهرست متفاوت و جذابی از افتخارات ادبی را در کارنامه خود دارد که در صدر آن‌ها شاید باید از جایزه نوبل ادبیات نام برد؛ او در سال ۲۰۱۰ برنده جایزه نوبل ادبیات شد و اولین عضو دارنده این جایزه در فرهنگستان فرانسه پس از «فرانسوا موریاک» است که در سال ۱۹۵۲ برنده این جایزه شد. او در سال ۲۰۰۸ نیز نشان عالی هنر و ادبیات فرانسه را دریافت کرد. علاوه بر این، جایزه ادبی دن کیشوت هم در کارنامه افتخاراتش به چشم می‌خورد و در سال ۱۹۹۵ نیز توانست جایزه سروانتس، یعنی مهم‌ترین جایزه ادبی نویسندگان اسپانیایی زبان را از آن خود کند. بارگاس یوسا در سال ۱۹۹۶ برنده جایزه صلح آلمان نیز شد.



خود نیما هم فکر نمی‌کرد کار به اینجا بکشد!

گپ‌وگفتی درباره دنیای شعر و شاعری با عمار کاریزی، غزل‌سرای مشهدی

محبوبه عظیم زاده

گفت و گو

**شعر و زندگی‌اش به هم آمیخته شده و حالا هرگاه پای تخته و سر کلاس حاضر می‌شود تا برای دانشجویانش از برق و الکترونیک بگوید، همان اولِ کار یک بیت شعر روی تخته می‌نویسد و چند دقیقه برایش توضیح می‌دهد و در همین اثنا، باز گریزی می‌زند به چند بیت دیگر تا بعد با خیال راحت برود سراغ همان اصل مطلب. اتفاقی که در روزهای آغازین نشستن پای درس و دانشگاه، برای بچه‌ها چندان مجذوب‌کننده به نظر نمی‌رسد، اما پس از مدتی کوتاه، رویه کاملا عکس می‌شود؛ یعنی حالا اگر استاد از عادتش تخطی کند، این دانشجویان هستند که پیگیر آن یک بیت شعر می‌شوند. آقای دکتری که الکترونیک خوانده است و شاعری که غزل می‌سراید، خودش اذعان می‌کند علاقه‌وافری که به شعر و ادبیات دارد اصلا با علاقه‌ای که به رشته دانشگاهی‌اش دارد در یک سطح نیست؛ اما به هر حال چیزی بوده که پیش آمده و جلو رفته است. او ولی همیشه شعر را انتخاب کرده و شعر هم او را. شاید به قول خودش اینکه در دبیرستان ریاضی خوانده و بعد رفته سراغ رشته برق، باعث شده یک خلأ احساسی و خیالی در وجود او شکل بگیرد و سوق پیدا کند به سمت کمی خیال‌انگیزتر زندگی کردن. خودش می‌گوید لکنت نسبتا شدیدی که تا ۵-۶ سال پیش با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرده نیز در این داستان بی‌تأثیر نبوده است: «آن‌قدر در وجود خودم حرف‌هایی حس کردم و نگفتم و نگفتم تا اینکه بالاخره جایی پیدا کردم برای بیان آن‌ها.» عمار کاریزی، متولد ۱۳۶۹ است در همین مشهد و ۱۶ سال می‌شود که با فضای شعر و شاعری دمخور است. سال ۱۳۹۷ اولین کتابش را با نام «لکنت» و در فواصل زمانی کوتاه بعد از آن، یعنی سال ۱۳۹۸ و اواخر ۱۴۰۰، دو مجموعه غزل دیگر را نیز با نام‌های «محرمانه» و «میخانِقاه» روانه بازار کرد. این میان البته تجربه‌های دیگری هم وجود داشته است؛ مثل تدریس در کارگاه شعر انجمن ادبی دانشگاه تهران یا دو فیلم کوتاهی که ساخته است و یکی از آن‌ها در جشنواره رویش مقام سوم را کسب کرد. مطلب زیر گفت‌وگویی است با این شاعر مشهدی درباره خودش و جهان شعر.

اگر سر رشته شعر و شاعری را بگیریم به کجا می‌رسیم؟ شما اولین مرتبه چطور متوجه شدید می‌توانید پیوند خوبی با کلمه‌ها برقرار کنید؟

از وقتی فهمیدم شعر چیست دوستش داشتم، از همان زمانی که از گوشه و کنار می‌شنیدم. به هر حال همه ما با لالایی‌های مادرانمان رشد کردیم و این موضوع در خراسان پررنگ‌تر است. این سرزمین از دیرباز یکی از خطه‌های شعرخیز و شاعرپرور بوده و همان‌طور که می‌دانیم اولین سبک شعری هم سبک خراسانی است. با اینکه رشته‌ام انسانی نبود، اما وقتی شعر می‌خواندم به سرعت ریتم آن در ذهنم می‌نشست و بعد قافیه و ردیف‌های آن در ذهنم قطار می‌شد. وقتی شانزده سالم بود، با خودم گفتم باید امتحان کنم! چیزی سرودم و نوشتم و نتیجه را به خانواده‌ام نشان دادم و بازخوردهای مثبتی گرفتم. از اینجا به بعد همه چیز جدی شد.

و همه این‌ها خودجوش و خودآموز پیش رفت؟

بله، شاید عجیب باشد، اما در همه شانزده سالی که در این اتمسفر به سر می‌برم، تا کنون حتی یک مرتبه هم در هیچ انجمنی برای شعرخوانی حضور پیدا نکرده‌ام.

این را باید یک نکته مثبت تلقی کرد یا منفی؟

حضور در کارگاه‌های آموزش شعر هم نکات مثبتی دارد و هم منفی. خوبی‌هایش را همه ما می‌دانیم؛ ممکن است آن چیزی که طی یک سال با خواندن و تجربه کردن یاد می‌گیریم، در یکی از همین کارگاه‌ها فقط با جمله یک نفر آن را در مدت زمانی کوتاه بیاموزیم. از طرفی اما این کارگاه‌ها به ذهن ما سمت‌وسو می‌دهد. اگر دقت کنید می‌بینید بخشی از افرادی که به یک انجمن مشترک می‌روند، با سبک و سیاقی مشابه شعر می‌گویند. در مجموع، من فکر می‌کنم اگر شخصی بخواهد شعر بگوید نیازی ندارد لزوما به کارگاه برود. کارگاه‌ها شاید این مسیر را تسهیل کنند، اما واجب نیستند.

خیلی از دوستان مشهدی که در همین حوزه فعال هستند معتقدند محدودیت‌های زیادی برای برگزاری یک جلسه شعرخوانی در شهرمان وجود دارد. با توجه به این نکته آیا می‌توانیم بگوییم در مشهد جلسات یا انجمن‌های درخور توجهی برای شاعران وجود دارد؟

دوراندور خبر دارم و می‌دانم که انجمن‌های خوبی در شهر برگزار می‌شود. انجمنی که آقای محمدکاظم کاظمی می‌گرداند حتما انجمن خوبی است؛ چراکه خودش و کتاب‌هایش شناخته شده هستند و قطعا می‌توانند به افراد خواهان کمک کنند. هرچند او هم در هر حال سلایق خودش را دارد. من فکر می‌کنم این محدودیت‌ها در همه موضوع‌ها وجود دارد. حتما سختی‌هایی هم هست. شاید به دلیل همین ویژگی‌هاست که خود من تاکنون پا در هیچ انجمنی نگذاشته‌ام. در مجموع اما اگر بخواهیم حساب کنیم خوب است. به نظر من هر جایی که شعر خوانده می‌شود، درباره شعر بحث می‌شود و شعری را که نقد می‌کنند، کمک‌کننده است.



عمار کاریزی: نیما خوب شروع کرد، اما متأسفانه آن‌هایی که پیگیر شعر او شدند به قدری دروازه‌های شعر را فراخ در نظر گرفتند که به قول یکی از دوستان به هر طرف بزنی گل است

وضعیت شعر مشهد را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اگر بخواهیم کلی نگاه کنیم شرایط شعر مشهد خیلی خوب نیست. یعنی اگر شاعرانگی همه شاعران مشهد را با هم جمع کنیم و تقسیم بر تعدادشان کنیم و میانگین بگیریم، من فکر می‌کنم به نتیجه خوبی نمی‌رسیم و می‌شود گفت به عدد خوبی نمی‌رسیم. اما در این میان هستند کسانی که خوب کار می‌کنند و خوب شعر می‌گویند. من به هیچ وجه منکر دوستانی که خوب کار می‌کنند و شعرشان نیستم. بیشتر دارم کلی نگاه می‌کنم. اما با توجه به پیشینه و سابقه‌ای که شعر خراسان دارد بیشتر از این‌ها انتظار می‌رود. به اعتقاد من شعر مشهد از آن جایگاهی که شعر خراسان در دوره‌های مختلف داشته و شاعران خیلی خوبی در آن حضور داشته‌اند فاصله گرفته است. هرچند باید به این نکته هم اشاره کنم که شعر در مجموع ضعیف شده است و دیگر واقعا آن رسانه اصلی نیست. این به انزوا رفتن نیز بی‌تأثیر نیست.

علت این فاصله گرفتن را باید در کجا جست‌وجو کرد؟

من فکر می‌کنم اینکه مشهد شهری سنتی است - خود شهر نه، بیشتر ذهنیت ساکنان شهر منظورم است - در این‌باره مؤثر بوده است. چون ذهنیت‌های سنتی ایستاست و خیلی در آن تحرک و چالش وجود ندارد، خلاقیت نیز در ذهن‌های سنتی رشد نمی‌کند و از طرفی شعر هم یک پدیده خلاقانه است، اما منظورم همه نیست. یعنی می‌شود به نحوی به این موضوع نگاه کرد و طوری سنت‌ها را تعریف کرد که تعصبی در آن نباشد و این حالت خلاقانه نیز می‌تواند در این ذهن‌ها شکل بگیرد. این توضیح را از این بابت ذکر کردم که بگوییم منظورم این نیست که بگوییم حتما و لزوما در ذهن‌ها و ذهنیت‌های سنتی خلاقیت رشد نمی‌کند. نه، لزوما این نیست ولی معمولا این اتفاق می‌افتد.

این صحبت‌ها را باید هم به شعر سپید و هم به شعر کلاسیک تعمیم بدهیم؟ یا اگر منفک نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم در یک حوزه بهتر کار کرده‌ایم؟

راستش من فکر می‌کنم خود نیما هم هدفش این نبود! نیما خوب شروع کرد، اما متأسفانه آن‌هایی که پیگیر شعر او شدند به قدری دروازه‌های شعر را فراخ در نظر گرفتند که به قول یکی از دوستان به هر طرف بزنی گل است! با مدرن شدن دنیا، به هنرهای زیادی که از چهارچوب‌های هنری که قرن‌ها رویش کار شده بود، خدشه بزرگی وارد شد. من خودم همچنان دوست دارم در همان چهارچوب‌ها شعر بگویم و حتی اگر بخواهم جهش بزرگی هم داشته باشم لازم است دورخیز کنم، یعنی نیاز دارم چند قدم به عقب بروم تا بتوانم از روی چیزی رد شوم. اینکه عده‌ای چنین راحت از روی موضوع‌هایی رد می‌شوند که قرن‌ها درباره‌اش فکر شده، کار شده، مقاله نوشته شده، عجیب است و اگر که از دست من ناراحت نشوند احساس می‌کنم ۹۰ تا ۹۵ درصد سپیدسراها ساده و سهل‌انگارانه وارد این حوزه می‌شوند. شعر آن قدرها هم سهل نیست. شما فرض کنید شعر از هزار و خرده‌ای سال پیش یک جنین بوده، رشد کرده و بعد از هزار سال به یک قوت و قدرتی رسیده است. بعد ناگهان به اسم نوگرایی چنان ارتجاع بکنیم که برگردیم قبل از معنا. ساده‌گرایی و سهل و ممتنع نوشتن خیلی سخت است. خیلی شعرها هستند که وقتی می‌خوانی معنایی از آن در نمی‌آید. صرفا یکسری توضیحات و توصیفاتی است که می‌شود روی هر متنی بگذاری.

مخاطب شعر کجای داستان است؟ برخی می‌گویند باید بپذیریم که شعر دیگر جایگاه گذشته را برای مردم ندارد و باید با این موضوع کنار بیاییم. و برعکس، عده‌ای می‌گویند شعر همیشه شعر است و آنکه اهلش باشد سراغش را می‌گیرد.

من فکر می‌کنم مخاطب را شاعر انتخاب می‌کند نه اینکه مخاطب، شاعر را. شاعر خودش انتخاب می‌کند که برای چه مخاطبی شعر بگوید چون من خودم دقیقا این مسیر را طی کردم. کتاب اول من، می‌شود گفت کتاب مخاطب‌محوری بود، یعنی کاملا با ذهنیت و سیاق مخاطب‌محوری نوشته شده بود. در کتاب دوم اما کاملا عکس شد و رفتم سراغ سبک و سیاقی که خیلی مخاطب ندارد. در کتاب سوم اما می‌شود گفت به یک تعادل رسیدم. در این میان، شاعرانی داریم که صرفا مخاطب خاص دارند و حتی شاعرانی هم هستند که مخاطبشان شاعران دیگر هستند و به نحوی می‌سرایند که فقط شاعران می‌توانند با آن ارتباط بگیرند.

بعد از این سه مجموعه باید منتظر کتاب تازه‌ای از شما باشیم؟

یکی دو سالی است که خیلی کم‌کار شده‌ام و گاهی اوقات دو سه ماه می‌گذرد و خبری از شعر تازه‌ای نیست، اما احتمالا تا دو سه سال دیگر بتوانم مجموعه شعر تازه‌ام را چاپ کنم.



خوانشی از مجموعه شعر «پلک زدن»

سروده سعیدپور یوسف اثرِ تقدیرشده یازدهمین جایزه شعر خبرنگاران

کار شعر اقناع نیست، القاست

ادریس بختیاری

درباره شاعر

نمی‌فهمم این از پاییز است / یا رنج به درونم خزیده / و یا این که مادر می‌گفت: / آبِ نیسان/انسان را از درون جلا می‌دهد. من از ندانم‌های شاعرانه خوشم می‌آید. از رابطه علّی و معلولی در شعر و منطق شاعرانه هم ایضا؛ اینکه برای هر امری، به دور از علیّت واقعیِ دنیای فیزیک، دلیلی شاعرانه بیاوری و آن را طوری بیان کنی که اصطلاحا القا عاطفی بکنی؛ طوری که مخاطب متن، آن را بی‌چرا و چون بپذیرد. مگر نه این است که کار شعر، القاست و نه اقناع. اقناع برای منطق و ریاضی است؛ اما القا همان چیزی است که مثلا در اسطوره‌ها هم رخ می‌دهد. در همین شعر اول کتاب و در بند پایانی، باوری از جنس رسوم و آیین یا نوعی ضرب‌المثل وجود دارد که کارکردِ علّی و معلولی‌اش از جنس القای شاعرانه و منطق اسطوره‌ای است؛ آبِ نیسان انسان را از درون جلا می‌دهد. آیا واقعا این گونه است؟ بله! اگر شاعرانه بیان شود، القامی‌کند که این گونه است. در شعر «ذکر» شاعر از همین منطق شاعرانه از زبان مادرش بهره می‌برد: روز هشتم چشمم از حدقه بیرون زد / مادر کنار گوشم گفت: / این حقیقت ندارد / که آهِ سپیدار هفده ساله / آدم را از پا بندازد

منطق شاعرانه و القای شاعرانه

در واقع این در شعر است که آه سپیدار می‌تواند یا نمی‌تواند آدم را از پا بندازد. این همان منطق اسطوره‌هاست. در واقع چیزهای بومی و مربوط به باور نیاکان، عینِ اسطوره هستند و تا ابد شاید بدون گنجیدن در منطق ریاضی ما ادامه می‌یابند و بخشی از دنیای ذهنی ما را می‌سازند. در شعر سپید نسل شاعرانِ دهه هشتاد و نود خراسان، این نوع شاعرانگی بسیار است. اصولا دستگاه تخیلشان بر این نوع از تصویرسازی بیشتر استوار است. در نمونه‌ای دیگر، شاعران خراسان از تشبیهی استفاده می‌کنند که وجه‌شبه، بعید و دور است یا حتی، وجه‌شبه، یک امر یا خصوصیتِ ادعایی و استخدامی است و شاعر انگار وجه‌شبه را با دستگاه تخیل خود ابداع می‌کند و آن را در ذیل عاطفه‌ای باورپذیر القا می‌کند. نکته دیگر اینکه، انسان دوره اسطوره، جهان را زناکی داشته است. چون رابطه علی و معلولی عناصر طبیعت را نمی‌دانسته، با خیال خود، چیزی را به چیزی نسبت می‌داده و این گونه رئالیسم را به نوعی سوررئالیسم پیوند می‌زده و چیزی شبیهِ اسطوره پدید می‌آورده و آن می‌شده راز زندگی‌اش. چیزی که هم پیدا و هم ناپیدا بوده. این پیدا و ناپیدایی و رازآلودگی و ندانم‌های شاعرانه در کتابِ «پلک زدن»، چنان بسامدی دارد که جزئی از ریتوریکِ آشکارِ شعر او شده است: چیزی درونت جا به جا می‌شود / که نمی‌دانی چیست/نامش را دلتنگی می‌گذاری/و هنوز هم نمی‌دانی چیست. یا در شعری دیگر می‌گوید: این بار دردی در سینه‌ام افتاده / پرنده‌ای که واضح می‌خوانَد / بی‌هجای اضافه‌ای / دقیقا می‌دانم کجاست / اما نمی‌فهمم چیست



حتی در برخی موارد، منطبق با منطق شاعرانه و بهره‌گیری از عناصر طبیعت، شاعر در نظام تشبیه چیزی از دنیای آدم‌ها به دنیای طبیعت، چرخه تشبیه را معکوس کرده می‌گوید: مرگ مادرِ آدم برعکس رویش یک گل است / باز است، بسته می‌شود / در کاس، در خود، در خاک فرو می‌رود / عطرش می‌ماند و رنگش / و زاویه‌اش...

هایکو وارگی یکی از وجوهِ ریتوریک یا به تعبیرِ قابل فهم‌تر جمال‌شناسی شعر سعید پوریوسف در کتابِ خوبِ «پلک زدن»، تخیلِ هایکوواره اوست. مقدمه و شروعِ این هایکووارگی که از ذهن و ذِن شرقی برمی‌خیزد در شعرهای بلند سهراب است. بله! در لابه‌لای تصاویر و شعرهای بلند او گاهی به یک باره، چیزی شبیه هایکو و تخیلی که مختص هایکو هست، فرم و تصاویر شعرش را می‌سازد. در کتاب پلک زدن، خودِ هایکووارگی تطبیق و شباهت دارد به اسطوره‌اندیشی شاعر. همان چیزی که قبل‌تر به آن اشاره کردم. غلتیدن در دامنِ وهم و خیالی که نوعی سکون در آن است. نوعی جبراندیشی که در نهایت فقط میلِ توصیف را مقدور می‌کند. هایکو در واقع نوعی عکس است. نوعی توصیف شاعرانه چشم‌انداز است بی‌دخل‌وتصرف در آن. تنها خیال شاعر است که صاحب‌اختیار است: شب در وسط شب بود / در لبه‌ها نبود / آتش‌بازی در دره‌ی چراغدانه تمام شده بود / و قاطری با شیشه‌های مشروب / از گردنه می‌گذشت. و همچنین در شعری دیگر همین رویکرد شاعرانه و اختیار کردنِ فرم و ساختار هایکوواره رعایت می‌شود و مختص یکی-دو شعر نیست و آن قدر بسامد دارد که جزو جمال‌شناسی شعر شاعر است: جشن تمام شد / همه به خانه‌های‌شان رفتند / آب / هنوز / هنوز سعی می‌کند در ظرف مسی / در قطرات چربی نفوذ کند.

نکته مهم اینکه هایکوی ایرانی بسیار فرق دارد با هایکوی ژاپنی. همان‌طور که مثلا هایکوی ریچارد رایتِ آمریکایی فرق دارد با هایکوی ایرانی و ژاپنی. هایکوی ژاپنی لخت و عورتر است. صرفا توصیف بی‌دخل‌وتصرف است و آرایه‌های ادبی در شعر ورود نمی‌کنند. اما در هایکوی ایرانی و از جنسِ شعرهای کتاب «پلک زدن»، عناصر تخیل و آرایه‌های ادبی شعرساز، دست به کارِ شعر ساختن می‌شوند، اما نتیجه هرچه هست همان سکون و بی‌طرفی و تخیلِ ذن‌گونه هایکوی ژاپنی است: نشست پشت میز / چرخ خیاطی را فرض کرد / دستش را چند دور چرخاند / در کشو را باز کرد / و قرقره‌ای را روی قرقره‌های دیگر انداخت.